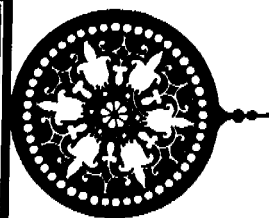


باب کتاب



سید محمد محیط طباطبائی

نظری به ترجمه‌ای جدید از قرآن مجید

(ترجمه هدایت شهرام . از انتشارات فرهنگسرای نیاوران)

فرهنگسرای نیاوران در شمیران تاکنون سه جزء از سی جزء قرآن مجید به خط محمدحسین ارسنجانی خطاط نسخ‌نویس نامدار قرن اخیر را با افزودن ترجمه فارسی تازه‌ای در صفحه‌های مقابل متن عربی به‌چاپ رسانیده و به‌عنوان پژوهش و برگردان هدایت انتشار داده است . اینک که نتیجه بخشی از پژوهش و برگردان آقای هدایت (شهرام) در دسترس هموطنان ارجمند قرار گرفته و از نظر مطالعه ایشان گذشته است اولی دیدم که این ملاحظات و نکته‌ها نیز از نظر مطالعه همگان بگذرد ، امیدوار است که این خدمت بی‌شائبه و بی‌ریا مورد قبول و توجه گزارشگر خیراندیش و سایر پژوهشگران پارس‌زبان قرار گیرد .

انتخاب نسخه خط خوشنویس معروفی که هنر خطاطی او تاکنون تنها مورد شناسایی و ستایش معدودی از هنرمندان و هنردوستان ایران بوده برای شناساندن خط او به همه پارسیخوانان جهان کاری بسیار پسندیده و ارزنده شمرده میشود و امید میرود که در مورد نسخه‌های نفیس قرآن خط وصال و علی‌عسکر و آقا ابراهیم و قهرمانان دیگر خط نسخ نیز همین عمل خیر تکرار شود .

خالی بودن کلمات و آیات این نسخه مختار از علایم و اشارات تجویدی معمول که کار قرائت صحیح عبارات قرآن را تسهیل و تنظیم میکند ، تا حد زیادی متن مطبوع حاضر را از ادای کامل وظیفه تبلیغ پیام الهی بی‌نصیب میسازد . با وجود این چون ترک کلی

به سبب عدم درک کلی روا نیست، باز همین اندازه کوشش در راه تعلیم و تفهیم کلام خدا مفتنم است.

چیزی که در این میان نمیتوان چشم بسته از آن گذشت، همانا انتخاب و استعمال الفاظ یا گزیدن و به کار بردن واژه‌های فارسی است که در برابر کلمه‌های عربی نهاده‌اند، چه در آنها حق سنجش سخن چنانکه شاید و باید ادا نشده بلکه برعکس چهره آنها غالباً به گردهای یک‌تازان میدان زبان‌ورزی و واژه‌تراشی کارگاه فرهنگستان تبهکار زبان ایران آلوده است.

بطور کلی این ترجمه، نوظهور بر هیچ کدام از نظایر قدیم و جدید خود احراز هیچگونه مزیتی نمیکند و مثلاً در مقایسه با ترجمه‌های متأخر کار الهی قمشهای و آیتی و پاینده و فیض الاسلام و رهنما نکته‌ای به نظر نمیرسد که بتواند بدین ترجمه تازه امتیازی خاص بدهد. با وجود این بذل همت بانی خیر در راه فهماندن مفهوم اصلی کلام الهی به مسلمانان فارس‌زبانی که به ترجمه‌های ممتاز تفسیر طبری و نسفی و میبدی و خواجه انصاری و ابوالفتوح و کاشفی و زواره‌ای و گازر و کاشانی و آقا جمال رهنومی و دسترسی نداشته‌اند خالی از فیض و برکت و کسب ثواب نبوده و استفاده از این ترجمه و یا برگردان تازه که بر مبنای زبان‌شناسی (و نه آراء مفسران سلف) مبتنی است سرانجام کار بیسودی نخواهد بود.

بحث انتقادی جامع درباره کیفیت تنظیم و تدوین این ترجمه مجال وسیعی میطلبد که فعلاً در این مورد به نحو دلخواه میسر نیست و غرض از این عرض و نقد مجمل از ترجمه حاضر، همانا دفاع از شخصیت والای حضرت سید محمد حسین علامه طباطبائی مؤلف بزرگوار تفسیر المیزان است که با کمال تأسف در پایان جزء سوم از این ترجمه مورد تعرض شدیدی قرار گرفته است. بعد از خاتمه ترجمه جزء سوم، ترجمان یا برگردان قرآن در ضمن تعلیق بر قسمت دوم از آیه ۲۶۰ سوره بقره که راجع به گفتگوی حضرت ابراهیم با پروردگار خویش در باره بازگشت رفتگان یا زنده شدن مردگان است گفتاری مشتمل بر بیش از سه صفحه، دوهزار و دو بیست کلمه‌ای در باره دو کلمه "اخذ" و "رفت" مندرج در آیه‌های ۲۶۰ و ۱۸۷ و ۱۹۷ از سوره دوم به رد نظر علامه طباطبائی در تفسیر المیزان پرداخته شده است.

اساس این مخالفت به کلمه "خذ" در بخش دوم از آیه ۲۶۰ بر میگردد که میگوید: فخذ اربعة من الطير فصر هن اليك ثم اجعل على كل جيل منهن جزءاً ثم ادعهن يا تينك سعياً و اعلم ان الله عزيز حكيم.

ابوالفتوح رازی ترجمه، این جزء از آیه ۲۶۰ را در تفسیر خود چنین آورده است:
 "پس فراگیر چهار عدد از مرغان، پس میل ده آنها را به سوی تو، پس بنه برهر
 کوهی از آن مرغان جزئی، پس بخوان آن را تا بیایند سوی تو بشتاب، و بدان بدرستیکه
 خدای غالب است."^۱

و میبیدی به نقل از خواجه عبدالله انصاری در ترجمه، آن چنین نوشته است:
 "پس شو چهار مرغ گیر، آن را بکش و پاره پاره کن و با خود آر سرهای آن، آنگه
 بر سر هر کوهی پاره‌ای از آن آمیخته، درهم بنه، آنگه ایشان را خوان، تا بتو آیند بشتاب
 و بدانکه خدای تواناست و دانا."^۲

اما عماد فقیه کرمانی در ترجمه، قرآنی که به خط او در دست است ترجمه، عبارت
 مزبور را چنین تحریر کرده است:

"پس فراگیر چهار عدد را از مرغان، پس میل ده آنها را سوی خود، (بجهت تأمل
 در اشکال آن) پس بنه بر هر کوهی (از کوههای زمین) تو از آن مرغان پاره‌ای، پس
 بخوان آنها را تا بیایند سوی تو بشتاب، و بدانکه خدا غالب است (درست کار درست
 گفتار)." ^۳

از مقایسه، این سه ترجمه، نسبتاً قدیمی میتوان این طرح ترجمه، جدید را برای
 آن عبارت به دست آورد:

"چهار مرغ بگیر و پیش خود بیاور و آنها را پاره پاره کن، پس هر پاره‌ای از آن را
 بر کوهی بنه و آنها را بخوان تا با شتاب پیش تو بیایند و بدان که خدا توانا و دانا است."
 اما مترجم این جزء، صورت اصلی همین آیه را بر مبنای زبان‌شناسی خود چنین
 برگردانیده است:

"پرنده‌های چهار شکار کرده با خویش بیار، پس به هر کوه - از آنها - پاره‌ای بنه،
 پس بر خوانشان، شتابان بیایند و بدانکه خدا توانمندی فرزانه است."

اختلاف ترجمه‌ای که در سه ترجمه، فارسی رازی و میبیدی و کرمانی به چشم میرسد
 مربوط به اختلاف نظر غالب مفسرین دیرین در برداشت لغوی و معنوی از متن مذکور است.
 اهم این اختلافها در کیفیت قرائت صرهن و مرجع تعلق جارو مجرور "الیک" است.
 صرهن اگر بمعنی پاره پاره کن باشد، نیازی بدین جارو مجرور ندارد و "الیک" به "خذ"
 صدر جمله برمیگردد و در صورتیکه "صار" بمعنی میل دادن باشد به "الیک" میپیوندد
 ولی دیگر افاده مفهوم قطع نمیکند. برخی از مفسران سلف حل این مشکل را در جمیع
 میان دو معنی برای صرهن جستجو کرده در عین کشتن و پاره پاره کردن، میل دادن مرغان

به‌سوی ابراهیم توصیه شده است. علامه طباطبائی که به جمع و نقل اقوال گوناگون مفسران در باره این اختلاف هزار و سیصد ساله پرداخته تعدیه صرهن را به "الیک" ذیل بیان حکیمانهای در صورت شمول هرد و معنی توجیه کرده‌اند و برای آن نظیر دیگری در ترکیبات قرآنی یافته‌اند. تعدی کلمه "الرفث الی نساکم" در آیه ۱۸۷ سوره بقره است که در آن نیز تصور جمع میان دو معنی همخوابگی و دهن‌لاغی یا گوشه زدن به زنان را کرده‌اند. صرف‌نظر از اینکه علامه طباطبائی در این توجیه و تفسیر خود با اقوال سلف مخالفتی نکرده و بدعتی در تفسیر قرآن به‌کار نبرده‌اند بعد از امعان نظر دقیق در مطالب‌المیزان چیزی به‌نظر کنجاو نمی‌رسد که از مقوله اشتباه و گناه مؤلف یا مفسر محسوب شود و به آقای شهرام هدایت مجال آن را بدهد که اظهار نظر کلی ناروا درباره کار علامه تبریزی در تفسیر‌المیزان بکنند.

ترجمان جدید هنگام ترجمه آیه ۱۸۶ در باره کارهای ناروا و روای روزه‌گیران در شبهای ماه روزه، لفظ "رفث" را به "فرو خفتن با زنان" ترجمه کرده و دیگر به‌اصیل یا دخیل بودن این کلمه در زبان قرآن هنگام برگرداندن آیه، در جزء دوم اشاره‌ای ننموده و از توفیقی که در تحقیق خود علامه میان کیفیت تعدی "صرهن الیک" (۲۶۰) با "الرفث الی نساکم" (۱۸۶) در خاطر ما نشانده است ناگهان به پاد مطلب تازه‌ای افتاده که احتمال می‌رود در کتاب معربات جفری انگلیسی یا یکی دیگر از منابع اهل کتاب راجع به موضوعات قرآنی یافته باشد و به‌استناد همان مطلب علامه طباطبائی را چنین هدف تعرض قلم بی‌پروا قرار داده است که از نظر شما اینک میگذرد:

"همین‌جا یادآوری می‌کنم که گناه این اشتباه (؟) متوجه ساحت قدس آقای طباطبائی نیست، بلکه متوجه کار فرهنگ‌نویسان عرب است، البته باضافه مقداری بی‌توجهی رایج، اگر چه سزاوار می‌بود که اندیشمند بزرگی چون علامه معظم آقای طباطبائی در کار بزرگ و گرانقدری مثل‌المیزان از این بی‌توجهیها (؟) برکنار می‌ماندند و چنین‌انتظاری از چنان مردی (؟) بیجا نیست."

پیش از آنکه به‌نقل بقیه این تعلیقه انتقادی به‌درازییم باید دید و دریافت که اشتباه گناهگونه علامه طباطبائی در المیزان چه بوده که برگردان قرآن سیدالعلماء - المفسرین معاصر را در خور چنین‌نظرورزی ناروا و نابجائی تشخیص داده‌اند؟ آنچه از خلال همین نوشته می‌توان دریافت این است که علامه در المیزان از منابع لغوی و تفسیرهای معروف و متداول در تحقیق و تفسیر الفاظ قرآن به‌نحو پیروی نموده که کاری موافق ذوق و مورد قبول مترجم تازه قرآن کریم نبوده است. چه گزارشگر تدوین منابع اصلی زبان عربی را در فرهنگهای معتبر، بر مبنای شهادت اعراب عامی می‌پندارد

و برای کتاب و سنت و شعر و اجتهاد علمای لغت، سهمی در این کار قابل نشده و گوئی از توجه بدین مطلب غفلت ورزیده‌اند که خود قرآن نخستین و قدیمترین مأخذ نقل و ضبط ثابت برای جمع لغات زبان عرب در فرهنگ‌نامه‌های قدیم بوده است. در صده اول هجری آنچه مورد توجه مسلمانان قرار گرفته بود در درجه اول همین متن قرآن بود که الفاظ آن مبنای تعریف و ضبط کلمات زبان عرب و معانی آن راهنمای مسلمانان جهان به سوی فرهنگ و تمدن نوزاد اسلامی شناخته میشد. در صده اول هنوز متن مدون جامع و مضبوطی غیر از کتاب خدا که بلافاصله پس از مرگ پیامبر جمع‌آوری شد در دست مسلمانان نبود که در تشخیص صحت و سقم الفاظ و معانی زبان عرب راهنمای ایشان باشد. اخبار و حدیث که پایه دوم این بنا شناخته میشد هنوز از مرحله ضبط و حفظ به مرحله کتابت و تدوین و تألیف نرسیده بود. به فرض اینکه وجود شعر جاهلی را به‌طور کلی باور داشته باشیم، میدانیم که نسخه‌های اصلی خطی آنها که بر سقف و دیوار کعبه آویخته شده بود چنانکه معروف است به‌وسیله موریان نابود شده و در صده اول و دوم هجری تنها در لوح حافظه راویان ثبت و ضبط میبود.

در صده دوم هجری که دیگر دسترسی به صحابه و تابعین برای تفسیر قرآن و روایت حدیث میسر نبود مسلمانان دست به قلم و کاغذ بردند تا به صلوات‌الاول و اخبار و آراء بپردازند. بنابراین قرآن همواره شالوده اصلی بنای لغت و حلال‌همه مشکلات نخستین بود و چیزی قدیمتر از آن وجود نداشت تا بتوانند قرآن را بر آن عرضه و تطبیق کنند و آن سند کهنه‌تر را ملاک و راهنمای تشخیص ضوابط لغوی و قواعد دستوری قرآن قرار دهند. بنابراین قرآن نخستین سند و معتبرترین مأخذ لغوی مستند و دلیل ضوابط صرفی و نحوی زبان عربی است و الفاظ و ترکیبات آن نخستین معرف و نمونه‌برداری کلمات زبان عرب و کیفیت استعمال این الفاظ و خود مایه و پایه اساسی لغت و نحو و صرف عربی است. باید دانست که آنچه راجع به مدلول الفاظ قرآن و کیفیت تلفظ و ضبط حرکات و حروف آنها در تفاسیر کهن از ابن عباس به بعد روایت شده همان تعریفات و توضیحاتی بوده که از طرف صحابه پیامبر و تابعین و دستپروردگان آنان به اصحاب تفسیر و کتب لغت و نحو روزگار بعد به میراث رسیده بود و نخستین شاهد ثابت کاربرد الفاظ زبان عربی به‌شمار می‌آمدند، در صورتیکه فرهنگ عامه عربی بیشتر در مظاهر شعر و امثال و ادبیات به معنی اخص جلوه‌گر میشود. ولی در موارد دینی و علمی و فلسفی به‌ندرت مجال تجلی پیدا میکند. پس ریشه اظهار نظر علامه طباطبائی در باره کیفیت تشابه تعدی صرهن به "الی" با تعدی "رفت" به همان حرف را باید تنها در اقوال مفسران

سلف جست زیرا غیر از آنها مرجعی برای تحقیق این‌گونه موضوعات مورد قبول نیست. در این صورت جای اظهار تأسف است که مترجم جزء سوم قرآن در پی تعرض به مقام علمی علامه طباطبائی راجع به کتابهای لغت عربی و کیفیت تدوین آنها هم دلیرانه چنین مطالب بی‌پروائی را در پی آنچه که نقل شد بر زبان قلم مینهد:

"ببینید معمولاً" فرهنگهای کهن لغت عرب چنین تدوین شده‌اند که نویسنده و گردآورنده چادر به چادر، قبیله به قبیله، شهر به شهر میگشته و گفتار مردم عرب زبان را ثبت میکردند. مثلاً "قاموس فیروزآبادی این‌طور شکل گرفته است."

در این میان مرز میان مفاهیم وازه‌ها از میان میرود. فرض کنید در همین زمینه ممکن است مثلاً "قبیله‌ای به سخنان هنگام نزدیکی مرد وزن رفت" میگفته، وقتی این مفهوم در فرهنگی نوشته میشود برای فهم قرآن . . . به این چنین مفاهیمی استناد میشود"

بنابراین آنچه از نوشته ایشان استنباط میشود، مترجم ارجمند زبانشناس به امر تحول در کیفیت تدوین فرهنگهای عربی از زمان اصمعی و ابوزید تا فیروزآبادی گوئی شناسائی نیافته‌اند و نمیدانستند که فیروزآبادی صده نهم هجری چادر به چادر و قبیله به قبیله در پی جمع‌آوری مواد کتاب قاموس نرفته و از دهان مردم بیسواد عرب صحرانشین و شهرنشین مفردات لغت را نگرفته و به روی کاغذ نبرده است. بلکه او متن کامل صحاح - اللغه جوهری را که در صده چهارم هجری از روی کتابهای لغت پیش از آن زمان تدوین شده بود، عیناً برداشته و به یاری متون مفصل لغتی که قبلاً در یمن و مغرب و اندلس و مصر و شام نوشته شده بود، نقایص مواد لغت صحاح را تا حد ممکن تکمیل کرده و اعلام جغرافیائی و تاریخی را از یاقوت و اسماعیلی و دیگران گرفته و بر آن افزوده است، آنگاه برای آنکه مواد افزوده از مواد اصلی صحاح تشخیص داده شود هر دسته را به رنگ جداگانه نوشته است و این ترتیب در کلیه نسخ خطی کتاب که از پانصد سال پیش به رسته تحریر درآمده دیده میشود و تنها این دو رنگی را در نسخه‌های چاپی رعایت نکرده‌اند. مخفی نماند که فیروزآبادی مانند خلیل و ابن درید و ابوزید، و سیبویه جامع مفردات و ضوابط دستوری لغت عرب نبوده بلکه همچون ابن فارس و زمخشری و ابن سیده و ابن هشام در ردیف محققان و متتبعان و فقهای لغت عرب به‌شمار می‌آید.

در این صورت، چنین اظهار نظر نارسایی در کیفیت جمع‌آوری لغت عربی و تمثیل آن به قاموس اللغه فیروزآبادی، چنین مینماید که ترجمان زبانشناس جدید قرآن تاکنون هنوز زحمت مطالعه یک نوبت مقدمه فیروزآبادی را بر قاموس اللغه بر خود هموار نکرده‌اند تا کیفیت عمل او را چنانکه باید بشناسند.

آری وجود مأخذهای لغوی متقدم در یمن که سبب پیشرفت کار فیروزآبادی در صده

نهم هجری شده بود در صده دوازدهم هم قزوینی مترجم قاموس به زبان فارسی را وادار ساخت تا دست توسل به دامان شاه سلطانحسین صفوی بزند و او را وادار سازد تا نامه‌ای به انشای عربی مسیحی کاشانی به امام صعده و سلطان صنعا بنویسد و از او کتابهای لغت بخواهد. سرانجام در قرن سیزدهم زبیدی یمنی هم به یاری همان مأخذها تاج العروس را در شرح قاموس نوشت.

حال برویم و بقیه مطلب را از تعلیفه مترجم بر جزء سوم ترجمه قرآن بنگریم که بدون توجه به سابقه کارهای با ارزش سیویه و ابن فارس و زمخشری و سیوطی و ابن هشام در تحقیق زبان عربی و استحضار بر پژوهشهای لغوی صدسال اخیر فضلالی جامع الازهر و جامعه قاهره مصر از عدم توجه لغت‌نویسان و لغت‌شناسان قدیم و جدید به زبان‌شناسی عربی گله گزارده‌اند و اینهمه را برای نقل مطلبی متبادر به ذهن تیزگام در غیر محل خاص آن برای تخطئه علامه طباطبائی بدین‌سان وسیله قرار داده‌اند:

"رفت به صورت واژه‌ای قرضی! دوبار در قرآن به‌کار رفته، (نه هم‌ریشه‌ای، دارد، نه مشتقی و نه کاربرد گسترده‌ای). مفهومی که برایش نوشته‌اند همان است که پیش از این گفته شده (فروختن با زنان) اما واژه رفت در زبانهای سامی واژه کهنه‌ای است. در عهد عتیق بارها به‌کار رفته است. معنی اصلی آن گل و لای است به صورت فعل گل مال کردن و گل‌آلود کردن (در کتاب اشعیا و حزقیل) و در دوره‌های بعد و متون بعدی یک تحول ادبی پیدا میکند و در این متون بعدی یک تحول معنوی در آن پیدا میشود و یک مفهوم ادبی پیدا میکند و در این متون به مفهوم فروتنی و تسلیم و تن‌در دادن و گردن نهادن آمده است (در امثال سلیمان).

بی‌تعارف و مجامله باید گفت آقای مترجم ناقد علامه در این بیان فشرده زبان‌شناسانه میخواهند بر خوانندگان خاطر نشان سازند که خداوند تنزیل و وحی کلمه "رفت" را که بارها در کتب عهد عتیق عبرانی به معنی گل‌مالی و فروتنی به‌کار رفته بود، برای کاربرد جدیدی در قرآن کریم از آن موارد به وام ستده و در معنی تازه‌ای به‌کار برده است. آنگاه در تحول تدریجی معنی رفت عبری و آرامی از گل مالیدن و گل‌آلودن به فروتنی و تن‌در دادن که لازمه همبستری زن دانسته است ناگهان دستخوش سهو عظیمی در تشخیص خط سیر این تحول مفهومی شده‌اند. زیرا مفهوم گل‌آلایی را نخست در کتاب اشعیا و حزقیل و سپس تن‌در دادن را در امثال سلیمان نشان میدهند و از درک این واقعیت دریغ میورزند که زمان زندگی سلیمان صاحب امثال معروف، سالها بلکه نسلهای متعدد بر عصر سوگواری و زنده‌ارگویی اشعیا و حزقیل مقدم بوده است و به فرض آنکه در عهد عتیق تحولی هم برای معنی رفت پیدا شده باید در مسیر معکوس از مفهوم فروتنی و تسلیم به گل‌آلودن و مالیدن، صورت پذیرفته باشد.

با وجود چنین غفلت یا مسامحه‌ای از توجه بیشتر به نقطه، ضعف این پژوهش چشم پوشیده و قضیه را برای ادامه، بحث خویش باز در بونه، سنجش مینهیم. متأسفانه کتاب معربات قرآن جفری به زبان انگلیسی هنگام تنظیم مطالب این مقال اتفاقاً "زیرنظر نبود تا در آن بنگرم و ببینم که آیا جفری هم در این اظهارنظر راجع به کلمه، رفت در سوره، بقره یا مترجم زبانشناس همنظر است یا نه؟ بدیهی است اگر جفری کلمه، رفت را دخیل در زبان قرآن و معرب بشناسد، بیشک چنین مبهم و سر بسته از آن نمیگذرد بلکه صورت اصلی الفاظ آرامی و سریانی و حبشی و عبری را که مبنی و مأخذ تقریب این کلمه می‌داند با ضبط صدای حروف و حرکات آنها همراه می‌آورد و آنگاه به مأخذ نقل خویش تصریح میکند.

به هر صورت وجود یک کلمه، آرامی یا عبری همیشه یا همتای روث و لوث و رفت و رفس و رفت و رف عربی در کتاب اشعیا و حزقیل و سلیمان نباید دلیل این شمرده شود که آن کلمه از راه عبری به عربی درآمده و همچون غباری بر چهره، "روشن" عربی مبین" قرآن فرو نشسته است. بلکه این احتمال را پیش می‌آورد که کلمه برعکس از زبان عربی به عبری رفته باشد. قطع نظر از این تغییر خط ارتباط در جهت مخالف، فرض میکنیم که رفت از عبری به عربی آنهم به صورت عاریه و قرص چنانکه پنداشته‌اند راه یافته باشد، پس بایستی با همان مفهوم زبان اصلی نخستین در زبان دوم هم به کار برود.

ملاحظه بفرمائید کلمه‌های پست، پلیس، کمیته، کمیسیون، فراز، ایدئولوژی، کانال و لیبرال که از زبانهای غربی برای زبان فارسی به وام گرفته‌اند همچون کافور و برنج و هل و نارگیل و شطرنج و شکر و کاغذ و چیت و آخوند که از زبانهای شرقی به زبان فارسی راه یافته‌اند همان مفاهیمی را در فارسی حفظ کرده‌اند که پیش از انتقال در زبانهای اصلی داشته‌اند. در این صورت کلمه، رفت هم ضرورت دارد به همان مفهوم فروتنی اول یا گلمالی دوم در زبان عربی قرآن به کار رود و از گل‌آلودن به همخوابگی و آمیزش جنسی یا لاغگوئی و گوشه‌زدن به زنان تبدیل نشود که هیچگونه جهت جامعی در میان، برای ارتباط مفهوم مشترک، نمیتوان یافت.

اگر به لهجه‌های شمالی و جنوبی زبان عربی اعم از حمیری و صفدی و نبطی شناسائی داشتند، و آنگاه در رابطه میان لفظ روث و لوث و رفس و رف با رفت لختی میاندیشیدند تاگزیر به اصالت عربی لفظ رفت تسلیم میشدند و دیگر بدان رضایت نمیدادند که مانند کتنگیران اهل کتاب در باره، قرآن و لفظ و معنی آن بیندیشند و رفس را لفظی بی‌همیشه در عربی بشناسند و وقتی ماده، رفت را در متون لغوی بروزن اول و دوم و سوم از بابهای

ثلاثی مجرد و باب اول از ثلاثی مزید مینگریستند به تصور بی‌مشتقی آن در کاربرد زبان تسلیم میشدند و همان کاربرد محدود را گرچه به دو لفظ باشد برای قبول اصالت لغوی آن کافی میدانستند.

نکته‌ای که همواره باید در نظر داشت، توجه بدین معنی است که زبان عربی از قدیمترین زبانهای رایج مربوط به سکنه قدیم جنوب غربی آسیا محسوب میشود که بعدها اکادهای جنوب بین‌النهرین و عبرانیهای مهاجر از اور به مصر و کنعان را می‌آید. زبان اندیشه بخشیده است. بنابراین صرف وجود کلمه‌ای مشابه کلمه‌ای عربی در زبانهای عبری و سریانی و نبطی دلیل دخیل بودن آن کلمه در عربی و اصل پنداشتش در زبانهای سامی همسایه نمیشود. چه‌سا پیش آمده باشد که این کلمه و نظایر آن از زبان کهنسال عربی دیرین به زبانهای جوانتر عبری و سریانی درآمده باشد.

کیست که نداند پیش از مهاجرت اجباری خانواده یعقوب پسر اسحاق یا بنی اسرائیل که برادرزادگان اسمعیل نیای اعراب عدنایی بودند از کنعان به مصر برای رهایی از قید تنگی و گرانی، پسران رشید همین یعقوب، یوسف برادر کوچک را با خود به صحرا بردند و او را نهفته از پدر خویش به کاروانیان عربی که میان مصر و شام برای داد و ستد کالا در رفت و آمد بودند به نام برده فروختند و این بازرگانان عرب برده نوخرید کنعانی و عبرانی را به درباریان فرعون مصر فروختند و همین امر هجرت بنی اسرائیل یا خانواده یعقوب را از کنعان به مصر زمینه ساخت.

با آنکه حضرت موسی که مدت چندین سال در مدین شمال غربی حجاز به خدمت شبانی و دامادی شعیب به سر میبرد قطعاً با خانواده همسر خود نمیتوانست با زبان قبطی که در مصر بدان سخن میگفت تفاهم به وجود آورد، بلکه با همان زبانی که مفهوم خانواده شعیب بود پیش از بازگشت خود به سوی قوم بنی اسرائیل سخن میگفت و این همان زبانی بود که بعدها کتاب ایوب را از آن زبان به عبری ترجمه کرد، یعنی عبری. بنابراین به آسانی میتوان دریافت که زبان عربی از حیث قدمت استعمال دیرینه‌تر از غالب زبانهای سامی دیگر بوده و میتواند به حشی و عبری کلمه قرض بدهد نه آنکه بستاند. حال اگر پژوهشگری فریفته اقتباس رفت عربی از ریشه‌های عبری نباشد میتواند رفت را با لوث عربی و روث عربی همشیره و هم‌ریشه بداند و آنگاه رفت به معنی هم‌خواگی با زن را که در هیچ مأخذ عربی کهنه دیگری سابقه چنین استعمالی و وجود کتبی پیش از نزول قرآن یعنی ۱۴۰۰ سال پیش ندارد به همان معنی قرآنی مخصوص و معهود بیاورد و در صورت ترکیبی، الرفت ایک را مفید همان مدلولی بشناسد که در آیه

۱۹۷ بقره هم در حالت عدم تعدی باز به همان مفهوم خاص قرآنی خود آمده است. در اینجاست که وجه تشابه میان تعدیه "رفت" و تعدی "صار" را به همانطوری که علامه مفسر تفتن کرده باید خاطر نشان نمود.

استنباط دوم آقای شهرام هدایت مترجم جزء سوم در این مشروحه ربطی است که میان مفهوم "اخذ" عربی با کج انگلیسی Coach و تراپه فرانسه به معنی شکار گرفتن و شکار افکندن قایل شده‌اند و بیاری آنها "خذ اربعة من الطیر" را به معنی "چهار پرنده را شکار کن" ترجمه کرده‌اند که با هیچ‌یک از وجوه تفسیری و تعریفات معهود لغوی تناسبی ندارد و دلیل جواز چنین تصرف بی سابقه‌ای را در "تناسب فضای قصه با چنین مفهومی" جست‌اند و از یک نکته مسلم و مورد قبول همه مفسران قدیم و جدید قرآن غفلت ورزیده‌اند که این کار می‌تواند عواقب موعود تفسیر به رأی را به خود جلب کند.

از ابو مسلم بن بحر اصفهانی معتزلی و امام فخر رازی شافعی که آرای تفسیری ابو مسلم را در مفاتیح الغیب ضبط و عرضه کرده و با آراء مخالفان توجیه او درباره گفتگوی ابراهیم سنجیده است تا علامه طباطبائی شیعی که از ابو مسلم اصفهانی نخواست به صراحت نام ببرد ولی آراء مخالفان او را تأیید میکند و در عین حال برای تقریب و تألیف آراء مختلف در نحوه تفسیر کلمات از هیچ‌گونه کوشش فرو نمی‌گذارد، هیچ‌کدام اصراری در تحمیل برداشت فکری خود از لفظی و معنایی در کلام خدا بر دیگران نداشته و دستخوش تعصب خود خواهانه نشده و موافق و مخالف را در طرح نظرهای خاص خود آزاد گذارده‌اند. زیرا، نظر مفسران مسلمان در حل مشکلات قرآن مجید، با ملاحظات مترجمان قرآن "سیل" و "تیسدل" و "جفری" در مقدمه ترجمه قرآن وینایع - الاسلام و کلمات معرب دخیل در قرآن تفاوت آشکارا دارد.

لب مساعی مفسران در این بوده که قرآن را به یاری خود قرآن بفهمند و مفهوم آن را آزاد از تصرف عقاید دیگران بر مردم مسلمان و نامسلمان عرضه دارند.

ایکاش ایشان پیش از مبادرت بدین عمل مهم دقیق ترجمه قرآن پس از صدها ترجمه‌ای که از قرآن شده لااقل به چند ترجمه معروف فارسی مربوط به صدهای چهارم تا هفتم از قرآن مجید که در سالهای اخیر به چاپ رسیده و در دست همگان است مراجعه دقیق میکردند تا بنگرند که قرآن‌شناسان ایران در گزارش مفهوم کامل کتاب خدا به فارسی‌زبانان دریگو از هیچ‌گونه کوشش و پژوهشی دریغ نورزیده‌اند و جای خالی برای تصرفات ناروا زیر پوشش "پژوهش در زبان‌شناسی" نامعلوم تهی نگذارده‌اند.

۲ - صفحه (۷۱۱ ج ۱ کشف الاسرار).

۳ - ورق ۱۴ ب از نسخه خطی.

۱ - صفحه ۴۴۸ جلد ۱ روح الجنان.

بعد از تحریر